

اسوه شرافت و مبارزه در راه استقلال و دموکراسی ایران (۱)

حمیدرضا مسیبیان

با عنوان "خدا، ایران، آزادی" به قلم حسین فاطمی):

بالاخره باید برویم به نزد پدران، می شود با روی سیاه رفت؟ ماییم و آیندگان، با خفت و خواری می توان در گور خفت؟ نه... این امر محال است... در راه انجام مقصود، فداکاری می کنیم، جانبازی می کنیم... و تا لب پرتگاه می رویم ولی مردانه می کوشیم...

اولین رو در روی مستقیم وی با رژیم هنگامی رخ داد که سهیلی در صدد محدود ساختن مطبوعات برآمد و او به تنهایی در برابر رژیم ایستاد و او را شاه سلطان حسین نامید و در ۲۶ خرداد ۱۳۲۲ سرمقاله‌ای با عنوان "یا مرگ یا زندگی" چنین نوشت: "بیش از هر چیز باید بدانند مرگی که می پذیرد حتماً قرین شرف و افتخار باشد. همین طور است، آن زندگی که قبول می کند و در پناه آن دقایق، ایام را سپری می سازد با سرافرازی و شرف توأم باشد. بر خیز بیدار شو! این خواب طولانی افتخار را از دست تو گرفت، تو مفتخر دنیا بودی... حیف از این نژاد که سرور و سالار دنیا بوده، منقرض شود...".

او در این مدت قلم را نه با دربار و نه با هیچ حزب دیگری به معامله نگذاشت. پس از اتمام جنگ جهانی دوم به توصیه عده‌ای از بزرگان که استعداد سرشار وی را مشاهده نموده بودند بین اعضای هیئتی که به پاریس اعزام می شد قرار گرفت و در آنجا با سختی و تنگدستی مشغول به تحصیل در رشته حقوق شد اما ارتباطش را با ایران قطع نکرد و همچنان مقالاتش را برای وطن می فرستاد و روزنامه‌های چاپ ایران را نیز دریافت می نمود. مهیج ترین مقالات وی درباره مسئله آذربایجان نوشته شد. سرانجام پس از ۳ سال و چند ماه (از ۱۳۲۳ تا اواسط ۱۳۲۷)، با رتبه عالی دکترای حقوق خود را با تز "وضعیت کار در ایران" از دانشگاه پاریس اخذ نمود و علاوه بر آن دیپلم مدرسه هوت اتود انترناسیونال را به ضمیمه دیپلم روزنامه نگاری کسب نمود. در این هنگام دوست بسیار عزیز و همکار مطبوعاتی اش محمد مسعود سردبیر "مرد امروز" ترور شد و این مسئله موجب ناراحتی بسیار زیاد او شد. پس از بازگشت به ایران مورد استقبال گسترده قرار گرفت اما فقط به دنبال پیشوای خود مصدق رفت و پس از مدتی امتیاز روزنامه پرمنعای باختر امروز به نام او صادر شد. در هشتم مرداد ماه ۱۳۲۸ اولین سرمقاله باختر امروز با عنوان "یا مرگ یا آزادی" به قلم دکتر فاطمی منتشر شد و بخش‌هایی از آن چنین بود: "باختر امروز با همان تهور دیروز "باختر" با همان جسارت و بی‌پروایی از مصالح علف خورها و پابرهنه‌ها دفاع

اگر قرار باشد زندگی قهرمانان معاصر توصیف شود بی شک یکی از برترین رتبه‌ها به "شهید دکتر سید حسین فاطمی" تعلق دارد، او یکی از شیرمردان روزگار بود و حقوق ملت برای او یک مسئله واقعی بود. او بهای تلاش در راه استقلال و آزادی ایران را با خون خود داد.

کودکی و جوانی

در دهم محرم سال ۱۲۹۶ هجری شمسی پس از سه پسر و یک دختر آخرین فرزند سیف‌العلما روحانی خوشنام نائینی و سیده طوبی چشم به جهان گشود و نام او را حسین گذاردند.

حسین از کودکی استقلال ذاتی و اتکا به نفس خاصی داشت و غالباً لجاجت و کله شقی وی موجب اصطکاک وی با همسالانش بود که با پا در میانی بزرگ‌ترها حل می شد. او پس از ورود به دبستان گلزار مورد توجه اکثر معلمان قرار گرفت و پدرش در هر فرصت در تعریف از این پسر چشم سیاه‌تند، می گفت: "او سید حسینی است". پس از اتمام تحصیلات ابتدایی به همراه برادرش به اصفهان رفت و در آنجا ضمن ادامه تحصیل در روزنامه باختر که متعلق به برادرش بود شروع به فعالیت نمود و گوشه‌هایی از هوش و استعداد خویش را به نمایش گذارد و تا به آنجا پیش رفت که مورد تشویق کسانی چون ملک‌الشعراى بهار، حسام دولت‌آبادی و دبیر اعظم بهرامی قرار گرفت و سرانجام نیز با معرفی نامه آنان در روزنامه ستاره در تهران مشغول به کار شد. شب‌ها در دفتر روزنامه می خوابید و با درآمد آن امرار معاش می کرد و هنوز بیست‌ساله نشده بود که عملاً سردبیر روزنامه شد و مورد توجه همه حتی مسئولان سانسور شهربانی قرار گرفت و همگی اذعان می کردند که وی به زودی نویسنده چیره‌دستی خواهد شد.

وی پس از مدتی به تقاضای مصرانه برادرش به اصفهان بازگشت و اداره روزنامه باختر را به عهده گرفت و در مقاله‌ای نمایندگان مجلس رضاشاهی را تلویحاً عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی نامید و با توجه به سابقه شهربانی از او، به زندان افتاد و مدتی با افراد شرور و خطرناک هم‌بند شد تا آن که پس از شهریور ۱۳۲۰ همه زندانیان سیاسی از جمله حسین فاطمی از زندان آزاد شدند و او به تهران آمده و روزنامه باختر را مستقلاً در تهران راه‌اندازی نمود و در اولین سرمقاله باختر، عهد خویش را برای استقلال و آزادی ایران به همه نشان داد. (یکشنبه ۱۴ تیرماه ۱۳۲۱ اولین سرمقاله باختر

خواهد کرد...."

اما بیش از چند شماره از انتشار آن نگذشته بود که در ۱۲ مرداد ۱۳۲۸ مقاله‌ای با عنوان این دزدها باز هم سواری می‌خواهند کار آن را به توقیف کشاند.

تشکیل جبهه ملی به پیشنهاد دکتر فاطمی

این هنگام مصادف بود با اتمام مجلس پانزدهم و بازگشت دکتر مصدق به صحنه مبارزه و بزرگ‌ترین مشکل، آزاد نبودن انتخابات بود که با مداخله شاه و ارتش در انتخابات صورت می‌گرفت و نیز قرارداد تنگین گس - گلشائیان در مجلس بود که نامه دکتر مصدق خطاب به برخی نمایندگان و حملات شدید باختر امروز تا حدی آن را متوقف کرده بود و همه منتظر نتیجه مجلس شانزدهم بودند.

دکتر مصدق در این باره در خاطرات خود می‌گوید: "در انتخابات دوره شانزدهم تقنینیه که باز دولت در همه جا دخالت می‌نمود شادروان دکتر حسین فاطمی با من مذاکره نمود که برای آزادی انتخابات فکری بکنیم و بعد همان نماینده مخالف با قرارداد آمد و گفت اگر شما در انتخابات دخالت نکنید از نمایندگان مجلس پانزدهم و مخالف قرارداد حتی یک نفر هم وارد مجلس نخواهد شد. فاطمی همچنین همکاری برخی مدیران جراید را نیز جلب کرد. و به این ترتیب دکتر مصدق برای آزادی انتخابات وارد میدان می‌شود و طی بیانیه‌ای از مردم می‌خواهد که او و یارانش را تنها نگذارند... و در روز ۲۲ مهرماه در دربار تحصن کنند.

صبح روز جمعه ۲۲ مهرماه ۱۳۲۸ مردم دسته‌دسته در اعتراض به تقلب در انتخابات به دنبال دکتر مصدق و دکتر فاطمی و برخی دیگر از یاران آنان در خیابان کاخ اجتماع می‌کنند و ۲۰ نفر به نمایندگی از آنان از دکتر مصدق و دکتر فاطمی در دربار متحصن می‌شوند و حتی دست به اعتصاب غذا می‌زنند اما سرانجام بدون نتیجه، تحصن را رها می‌کنند و مصدق با دلگیری به احمدآباد تبعید می‌گردد ولی در همین هنگام اعلامیه دکتر فاطمی که در آن دربار و هیئت حاکمه محکوم شناخته می‌شوند و انتخابات (دوره شانزدهم) غیرقانونی اعلام می‌گردد به مصدق جان تازه‌ای بخشید. در این هنگام مصدق که در تبعید احمدآباد به سر می‌برد متحصنین دربار را به احمدآباد دعوت نمود و دکتر فاطمی ضمن نطقی چنین اظهار داشت: "اکنون که فواید کار دسته جمعی بر عموم رفقا روشن گردید و قدرت نفوذ، اتحاد و وحدت بر همه معلوم گردید چه خوب است این عده برای انجام کارهای مهم سیاسی و مملکتی دست به دست هم داده به نام "جبهه ملی" تحت نظم و دیسیپلین خاصی شروع به مبارزات برای پیشبرد اهداف مختلف نماییم." از آن پس دکتر فاطمی سرپرست کمیسیون تبلیغات جبهه ملی شد و باختر امروز به عنوان "ارگان جبهه ملی ایران" به فعالیتش ادامه داد. در اولین مقاله پس از تشکیل جبهه ملی دکتر فاطمی می‌نویسد: "... مبارزین راه آزادی، جبهه ملی را تشکیل دادند... دکتر مصدق پیشوای بزرگ ملی ایران که نیم قرن تمام در راه منافع مردم محروم این کشور مبارزه کرده است، اکنون بیش از پیش خودش را در اختیار ملت گذارده است... این جبهه پرچمدار آزادی و طرفدار قانون اساسی و دشمن زورگویی، دزدی و رشوه‌خواری است، مساعی این جبهه در این راه به

کار خواهد رفت که قیافه مسخ دموکراسی کاغذی دروغین فعلی را به صورت واقعی بیرون آورد... من اقرار می‌کنم که هیچ وقت به لذت امروز مقاله نوشته‌ام امروز مانند عاشقی که پس از سال‌های مفارقت و هجران به وصل معشوق خود رسیده است در عین شوق و شغف این سطور را به پایان می‌برم..."

دکتر فاطمی همچنین مورد توجه اشرف خواهر شاه قرار گرفت. او سیاد جوانانی بود که در ناصیه‌شان ذوق و استعدادی می‌دید. اشرف اصرار داشت که دکتر فاطمی در حلقه یاران او درآید و در این راه حاضر بود هر امکانش را در اختیارش بگذارد و این برای کسی که تازه می‌خواست وارد زندگی جدی سیاسی شود، بهترین موقعیت بود و پیش از دکتر فاطمی بسیاری در این دام افتاده بودند اما دکتر فاطمی در معامله با خود و روزگار نام نیک را برگزید. او پس از تشکیل جبهه ملی تمام تلاش خود را بر سر شکل‌گیری جبهه ملی گذاشت و پس از آن که انتخابات دوره شانزدهم تهران به دلیل رسوایی بیش از حد باطل اعلام شد به عنوان یکی از نمایندگان جبهه ملی به همراه دکتر مصدق که رأی اول تهران را به خود اختصاص داده بود، وارد مجلس شد و مبارزه افتخارآمیز خود را پشت سر پیشوا و مرادش دکتر مصدق آغاز کرد، در حقیقت دکتر فاطمی موتور لوکوموتیوی بود که مصدق تحیف و پیر را در صدر نشانده بود و پیش می‌رفت و مردم به درستی تشخیص دادند که صدای مصدق که از لابه‌لای سطور باختر امروز به گوش می‌رسد، تنها کسی است که در مقابل ایجاد یک دیکتاتوری تازه می‌ایستد. به این ترتیب مبارزه مصدق و یارانش که از آن بوی نفت به مشام می‌رسید آغاز شد و آنان مخالفت خود را با قرارداد گس - گلشائیان که دولت انگلیس را تا سال ۱۹۹۳ در غارت منابع ایران آسوده خاطر می‌ساخت، آغاز نمودند و این در حالی بود که شاه به انگلیسی‌ها قول داده بود که با گرفتن اختیار انحلال مجلسین خواهد توانست لایحه نفت گس - گلشائیان را از تصویب بگذرانند و چون حسین علا کاری از پیش نبرد با فشار اربابان خارجی، تیمسار رزم‌آرا بر سر کار آمد تا با فشار و دیکتاتوری منافع اربابان خارجی را تأمین نماید و او خود نیز رؤیاهای بزرگی در سر داشت.

مصدق و یارانش قاطعانه در برابر رزم‌آرا ایستادند و عملاً کار او را متوقف کردند و رزم‌آرا سرانجام صبحی زود به تنهایی به منزل دکتر فاطمی رفت تا شاید او را نیز مانند بسیاری دیگر با وعده و وعید و یا سخن گفتن از اصلاحات، بفریبد اما دکتر فاطمی باز هم دکتر فاطمی ماند و فریب نخورد و تا آنجا پیش رفت که رزم‌آرا دستور توقیف او را صادر کرد اما دکتر فاطمی از آن که بود عزیزتر شد و با اعتصاب دانشجویان سرانجام آزاد شد.

در بهار ۱۳۲۹ و در اوج این مبارزات، مصدق سخن دکتر فاطمی را که می‌گفت برای این کارها وقت ندارم را نشنیده گرفت و او را که بیش از سی سال داشت بر سر سفره عقد نشاند، عروس، پرورش دختر ۲۲ ساله سرهنگ سطوتی بود که سال بعد خدا فرزندی به او عطا نمود که او را علی نام نهاد.

طرح ملی شدن صنعت نفت

در این زمان که بحث بر سر لایحه نفت طولانی شد و کار کم کم به بن‌بست می‌رسید، دکتر فاطمی پیشنهادی را ابتدا با مصدق و سپس به

اشاره او در جمع نمایندگان جبهه ملی مطرح نمود که نه تنها در ایران بلکه در تمام دنیا به روزگار خود انفجاری بس عظیم آفرید و آن عبارت بود از پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور که مورد موافقت اکثریت نمایندگان جبهه ملی قرار گرفت. به دنبال آن مصدق و یارانش مورد شدیدترین حملات قرار گرفتند. روزی در دربار، شاه به دکتر فاطمی می گوید: "مملکت را به کجا می خواهید بکشید؟ مگر می شود نفت را ملی کرد؟ انگلیسی ها عشاير را تحريك خواهند كرد و يكپارچه ايران را به آتش می كشند." دکتر فاطمی در جواب پادشاه ترسو داستان خواجه نصیر و خلیفه عباسی را نقل می کند که او را لای نمذ گذاشتند تا جان داد و گفتند اگر دیدیم آسمان به زمین می آید او را رها می کنیم و الا لای نمذ جان می دهد...

به هر روی هیچ یک از این اقدامات در اراده آهنین آنان هیچ تأثیری ننهاده و باختار امروز پیشرو و سردمدار مبارزه بود. دکتر فاطمی در این زمان دوستان بسیاری نیز پیدا کرده بود و حتی با اطلاع جبهه ملی به دربار نیز راه یافت و با شاه ارتباط داشت و آنان سرانجام موفق شدند قانون ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور را به تصویب برسانند و رزم آرا نیز هر چه تلاش کرد کاری از پیش نبرد و آنان به این ترتیب نام نیک خود را برای همیشه در تاریخ ایران ثبت نمودند.

پس از ترور رزم آرا مدت کمی علا نخست وزیر شد و چون کاری از پیش نبرد استعفا داد و هر چه شاه از او خواهش کرد تا باقی بماند، نپذیرفت و در این هنگام وحشت در اردوی ملیون افتاد، سخن از کودتایی نظامی بود... دکتر فاطمی سرمقاله باختار امروز را نوشت و سپس به نوشتن وصیت نامه خود پرداخت، برنامه آن بود که به مصدق پیشنهاد نخست وزیری شود و چون او نپذیرد مجلس به سیدضیاء الدین ابراز تمایل کند اما مصدق که از این مسئله آگاه شده بود برخلاف همیشه پذیرفت اما آن را منوط به "تصویب لایحه ۹ ماده ای برای ملی کردن صنعت نفت و خلع ید" نمود.

پس از نخست وزیری مصدق روز عمل فرار رسید و آنان که به دنبال مال و مقام به جبهه ملی آمده بودند سخت برآشفتنند تا آنجا که می خواستند جبهه ملی را منحل کنند و یا مصدق را از آن کنار بگذارند و این فقط دکتر فاطمی بود که با از خودگذشتگی و تلاش فراوان مانع از طرح آن دو نکته و نفاق بیشتر در جبهه ملی شد و در باختار امروز نوشت اگر ملی شدن صنعت نفت نبود، کابینه طور دیگری تشکیل می شد. دکتر فاطمی در تاریخ ۳۰ اردیبهشت ۱۳۳۰ به سمت معاون پارلمانی نخست وزیر و سخنگوی دولت منصوب شد و سعی فراوانی هم در آن داشت که شاه را با ملت همراه سازد به امید آن که استقلال و دموکراسی در ایران طبق قانون اساسی و همانند کشورهای مشروطه همچون انگلیس، هلند، اسپانیا و... تأمین شود اما به زودی متوجه شد که شاه جوان برای فروش مملکت به بیگانگان از پدر خود پیشی می گیرد.

کشف اسناد جاسوسی انگلیس در خانه مستر سدان و رسوایی بزرگ انگلیس

پس از مدتی از شروع به کار دولت ملی مصدق در بهار ۱۳۳۰ اسناد جاسوسی فراوانی از دخالت ها و جاسوسی های انگلیس در ایران در خانه

مستر سدان کشف شد و بزرگ ترین رسوایی جاسوسی تا آن تاریخ را برای انگلیس به ارمغان آورد و با تلاش دکتر فاطمی این مسئله به مجامع بین المللی کشانده شد. نکته قابل توجه آن که بخش زیادی از این اسناد توهین ها و بد و بیراه ها به دکتر فاطمی بود تا آنجا که به هیچ یک از نمایندگان جبهه ملی به اندازه او توهین نشده بود و تلاش بسیاری صورت گرفته بود تا دکتر فاطمی را بی دین معرفی نمایند و به گفته دکتر فاطمی قسمت خوشمزه یکی از آن اسناد این بود که در ترجمه، پدر دکتر فاطمی را شمشیر علما معرفی کرده بودند.

پس از شکایت انگلیس از ایران به شورای امنیت، دکتر فاطمی به همراه مصدق به نیویورک سفر کرد؛ به گفته دکتر غلامحسین مصدق - فرزند دکتر مصدق - فاطمی از معدود یاران مصدق بود که سیاهی لشکر نبود و با تمام قوا از حقوق ملت ایران دفاع نمود. او در این زمان به عنوان سخنگوی ایران هر روز ۲۰۰ الی ۳۰۰ نفر روزنامه نگار را از کشورهای مختلف می پذیرفت و از حقوق ملت ایران دفاع می نمود.

ترور دکتر فاطمی توسط فدائیان اسلام

در بهمن ماه ۱۳۳۰ انتخابات مجلس هفدهم برگزار و دکتر فاطمی به عنوان نماینده مردم تهران انتخاب شد. اما در ۲۵ بهمن ۱۳۳۰ در حالی که بر مزار روزنامه نگار شهید محمد مسعود مشغول سخنرانی و گرامیداشت یاد و خاطره این روزنامه نگار شجاع بود، ناگهان صدای گلوله ای سخنان او را قطع نمود و او را نقش بر زمین نمود. ضارب، جوانی ۱۶ ساله و عضو گروه فدائیان اسلام به نام محمد مهدی عبدخدایی بود که سریعاً دستگیر شد. چندتن از نزدیکان دکتر فاطمی از جمله محمدعلی صفری او را سریع به بیمارستان منتقل می کنند. دکتر فاطمی در ماشین با لبخندی به اطرافیان می گوید: "چه زنده بمانم و چه نمانم تقاضای من این است که باختار امروز به همین سبک و روش و شیوه انتشار باید نگذارید این چراغ را که به خون دل روشن نگاه داشته ام خاموش شود..."

دکتر فاطمی در بیمارستان نیز مورد سوء قصد قرار می گیرد که با هوشیاری اطرافیان خطر رفع می شود اما آثار این گلوله حتی پس از مراجعه به آلمان و عمل جراحی در آنجا نیز باقی مانده و تا آخر عمر کوتاهش او را آزار می دهد. جالب توجه آن که در همان شب رادیو بی بی سی اعلام می دارد که قاتل دستگیر شده است... البته برخی از اعضای فدائیان اسلام از جمله خلیل طهماسبی و نیز آیت الله کاشانی از این عمل ابراز انزجار می نمایند و پدر ضارب نیز در مصاحبه ای از عمل فرزندش ابراز انزجار می نماید و اعلام می کند که فرزندش پس از ۴ کلاس درس به علت ناسازگاری با خانواده عازم تهران شده و به شاگردی در معارفی مشغول گشته است.

کشته شدن در راه نجات یک ملت بزرگ ترین افتخار است... بخش هایی از اولین سرمقاله دکتر فاطمی برای باختار امروز پس از ترور این گونه بود: "کشته شدن در راه نجات یک ملت، بزرگ ترین افتخار است... تنها آتش مقدسی که باید در کانون سینه هر جوان ایرانی همیشه زبانه بکشد این آرزو و ایده آل بزرگ و پاک است که جان خود را در راه رهایی جامعه و نجات ملت خود از چنگال فقر و بدبختی و ظلم و جور بگذارد... این

گلوله اینتلیجنت سرویس به پایداری و استقامت من صدچندان افزود و مرا در راه خدمت به میهن عزیزم سرسخت تر و آهنین تر و فداکارتر نمود...
دکتر فاطمی اعتبارنامه مجلس هفدهم را در فروردین ماه ۱۳۳۱ در بیمارستان دریافت نمود و در ۱۹ خرداد ۱۳۳۱ برای استیفای حقوق ملت به همراه هیئت ایرانی عازم لاهه هلند شد و در ۲۶ خرداد ۱۳۳۱ از آنجا برای عمل جراحی به آلمان رفت و سرانجام در مردادماه ۱۳۳۱ در حالی که چندین سالی پیر شده بود، به ایران بازگشت و به وظایف نمایندگی اش مشغول شد. اما از آثار آن گلوله تا پایان عمر کوتاهش رنج می برد و گاه دچار دردهای شدید در ناحیه شکم می شد. اما همیشه می گفت که این رنج ها در مقابل رنج هایی که پیشوای آزادی یعنی دکتر محمد مصدق به خاطر منافع ایران کشیده است هیچ می باشد. پزشکان در این هنگام به او توصیه کرده بودند که روزی بیشتر از دو ساعت کار نکنند اما او با جدیت تمام فعالیت هایش را ادامه می داد.

دکتر فاطمی وزیر امور خارجه می شود

در مهرماه ۱۳۳۱ که کارشکنی انگلیس در ایران به اوج خود رسیده بود و وزیر امور خارجه که مردی شریف بود به علت عواقب بعدی حاضر به قطع رابطه با انگلیس نبود و سرانجام استعفا داد و در این هنگام دکتر فاطمی وزیر امور خارجه و سخنگوی دولت شد و با قاطعیت تمام در ۱۹ مهر ۱۳۳۱ سفارتخانه انگلیس را تعطیل و جاسوسان آن را اخراج نمود و کینه شدیدی را در دل انگلیسی ها ایجاد نمود. در یکی از مقالات او که بیانگر نظر او نسبت به استعمار است چنین می خوانیم: "... ملتی که روزی پرچمدار علم و فرهنگ و صنعت جهان بود... ملتی که راست بود، دوست بود، شعارش پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک بود، یک چنین ملتی را یکصدسال استعمار کوشید خرد کند..."

دکتر فاطمی به راستی همه وجود خود را وقف ایران نمود و تلاش بسیار فراوانی در جهت التیام روابط مصدق و کاشانی و قوام بخشیدن جبهه ملی نمود و حتی در مواردی نزد کاشانی، مکی و بقایی به گریه افتاد و تا حدی هم در ابتدا موفق بود اما سرانجام آنچه نباید می شد، شد و این هنگام مصادف با تحریم نفتی ایران بود.

نظریه اقتصاد بدون نفت

دکتر فاطمی که هوادار جدی نظریه اقتصاد بدون نفت دکتر مصدق بود، درباره حل و فصل دعوای نفت، عقیده داشت که یافتن یک راه حل دوستانه برای این مسئله در آینده نزدیک امکان پذیر نبوده و ایران ناگزیر است تعطیل شدن نامحدود صنعت نفت خود را بپذیرد و مملکت ما، قرن ها بدون نفت زندگی کرده است. اگر این بهایی است که باید برای حفظ حیثیت و تمامیت ما پرداخت گردد، بگذار چنین شود. دکتر فاطمی در ضمن معتقد بود باید بسیاری از طرفداران انگلیس را از میان برداشت تا ایران بتواند از یک کشور متکی به تک محصولی نفت رهایی یابد و متحول شود....

لازم به ذکر است که در دوران کوتاه حکومت ملی دکتر مصدق گام های بلندی در این راه برداشته شد و اگر یک سال دیگر دولت دکتر مصدق بر سر کار بود ایران از صادرات نفت بی نیاز می شد و قابل توجه این که صرفاً در ۲۸ ماه نخست وزیری دکتر مصدق ایران دارای تراز بازرگانی مثبت بوده

است و این در حالی بوده است که ایران نفت را هم صادر نمی کرده است و در سال های بعدی و تا به امروز با وجود صادرات نفت تراز بازرگانی ایران منفی بوده و هست.

دریافت نشان درجه یک همایونی

پس از توطئه نهم اسفند ۱۳۳۱ و قصد شاه برای قتل مصدق و به تبع آن تیرگی شدید روابط شاه و مصدق، شاه تلاش فراوانی در جهت جذب دکتر فاطمی به خود نمود و در این راستا بالاترین نشان سلطنتی ایران (نشان درجه یک همایونی) را به دکتر فاطمی اهدا نمود و شاه و وزیر دربار هم به او قول داد که پس از مصدق می تواند بر روی بالاترین مقام حساب کند و نیز تلاش های فراوانی از طرف آیت الله کاشانی و مکی و بقایی برای جذب او صورت گرفت اما سید دمی از مراد خود دکتر مصدق جدا نشد. دکتر فاطمی با شجاعت تمام در برابر شاه و هر دشمن دیگری می ایستاد و در این زمان به شاه گفته بود: "اینها که به شما نصیحت می دهند با نهضت مردم جنگ کنید چه کسانی هستند؟ مگر شما چه بدی از این ملت دیده اید که در صف اول مخالفین قرار می گیرید... مصدق به دلیل علاقه فراوان به دکتر فاطمی او را پسر سوم خود می دانست. پس از روزهای وحشتناک ۹ اسفند و قتل شهید افشارطوس رئیس شهربانی کل کشور، سید دمی از مراد خود جدا نشد اما پس از آن مسائل معتقد بود که باید با دربار برخوردی انقلابی داشت اما مصدق که هفتادسال قدمی بر خلاف قانون نهاده بود و با قانون نیز به اکثر خواسته های خود رسیده بود، زیر بار نمی رفت.

ادامه دارد

